جلسه 755

شنبه 06/03/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به حجیت اجماع محصل بود. عرض کردیم یک تقریب برای حجیت اجماع این است که علم پیدا می کنیم از اجماع فقهاء به اینکه امام علیه السلام هم که از اکبر فقهاء هست در ضمن این مجمعین هست، ولذا علم به اجماع متضمن علم به فتوای امام و رأی امام علیه السلام هست. که این را مرحوم سید مرتضی فرمود و ما عرض کردیم این احتمال قابل قبول نیست.

تقریب دوم: تقریب اجماع لطفی بود که مرحوم شیخ طوسی فرمود، که این هم درست نبود. چون این چه قاعده لطفی است که یک مخالف پیدا بشود دیگر این لطف تأمین می شود؟ نود و نه درصد فقهاء همه قائل به یک حکمی هستند، یک درصد یعنی یک فقیه بیاید مخالفت کند با این حکم، ولو بقیه فقهاء نپذیرند، بگوئیم دیگر خدا لطف واجب را انجام داده است. اگر لطف بر خدا واجب است باید در حق همه باشد، یک مخالف درست کردن در مقابل مشهور فقهاء با اینکه هیچ تأثیری ندارد مخالف این فقیه مثل ابن جنید و ابن ابی عقیل مثلا این چه فائده ای دارد. اگر محتمل باشد وجوب لطف بر خدا، باید لطفی باشد که نوع فقهاء از اشتباه خارج بشوند، وقطعا این لطف بر خدا واجب نیست وهیچ کس هم قائل نشده است.

صرف مخالفت یک فقیه بدون اینکه ادله فقهاء دیگر را ابطال کند وبطلان این ادله برای خود فقهاء ظاهر بشود که فائده ندارد. فرض این است که بقیه فقهاء طبق یک مدرکی آمده اند قائل شده به حکمی، مثل قدماء قائل شده بودند به نجاست ماء بئر. صریحا مرحوم شیخ طوسی در کتاب نهایه فرموده است که ماء البئر یتنجس بملاقاة النجس. مشهور بر اساس روایات به این قائل بودند. حالا ابن ابی عقیل مثلا بگوید نخیر، ماء البئر لایتنجس بملاقاة النجس. مخالفت ابن ابی عقیل منشأ نشد که مشهور از آن نظرشان برگردند. آنها استفراغ وسع کردند وروی حرف خودشان هم ایستاده اند.

اگر می گوئید مخالفت یک نفر باعث می شود که بقیه اگر استفراغ وسع بکنند به واقع برسند، خب این خلاف وجدان است. برای اینکه بقیه استفراغ وسع کرده اند و به خلاف واقع افتاده اند.

اینکه می گوئید امکان رسیدن به واقع پیدا می شود به مخالفت یک فقیه، تا آن فقیه دلیلی بر ابطال مستندات دیگران نیاورد که کافی نیست. و عملا هم مواردی هست که راه رسیدن به حکم واقعی بسته است، چون ظواهر احکام ظاهریه اقتضاء می کند یک مطلبی را که خلاف حکم واقعی است، حالا یک فقهی اتفاقا حرفش موافق با حکم واقعی بود، اما تا مادمی که حجت نزد فقهاء دیگر را از بین نبرد و آنها را به واقع نرساند که به درد نمی خورد.

سؤال وجواب: فقهاء شیعه مقلد شیخ طوسی نبودند، بلکه حسن ظن داشتند به شیخ طوسی ولذا قانع می شدند به فرمایشات شیخ طوسی، مقلد نبودند. و ما هم بحثمان در اجماع زمان شیبخ طوسی است، کار نداریم به تلامذه ایشان. این قاعده لطف به نظر می رسد که هیچ وجهی ندارد.

می ماند تقریب سوم، که تقریب اجماع حدسی بود. که اینها هم سه تقریب ذکر کرده اند:

یکی ملازمه عقلیه که بین اجماع فقهاء و قول معصوم ملازمه هست عقلا، مثل تواتر. چطور در تواتر می گویند بین تواتر بر وجود کعبه و وجوب کعبه واقعا ملازمه است، یعنی عدد مخبرین به حدی می رسد که یمتنع تواطئهم علی الکذب. گفته می شود که در اجماع هم همین است، عدد مفتی های به وجوب نماز جمعه وقتی زیاد شد احتمال خطاء جمیع از بین می رود.

ما قبل از اینکه این را بحثش را دنبال کنیم یک نکته ای عرض می کنم:

ما در اجماع فقهاء، فقهاء متأخر را که به حساب نمی آوریم، چون اینها مستنداتشان مشخص است، خب مستنداتشان را مراجع ومجتهدین بررسی می کنند، اگر درست بود قبول می کنند و اگر اشکال داشت که دیگر بر اساس یک مستند باطل فتوی دادن که موجب یقین برای دیگران نمی شود. مثلا بر اساس یک مستند باطل آمده اند گفته اند وکیل بعد از إغماء موکل از وکالت می افتد، و اگر این موکل إغمائش هم برطرف شد دیگر وکالت این وکیل برنمی گردد، لأنّ الزائل لایعود، چیزی که از بین رفت محال است دوباره برگردد. امتناع اعاده معدوم. خب مجتهدین دیگر می آیند بررسی می کنند می گویند این چه حرفی است؟ مگر وکالت یک امر تکوینی است که وقتی رفت دیگر برنگردد مگر با سبب جدید. وکالت یک امر اعتباری است، مادامی که موکل در حال إغماء است یا در حال جنون است، خب جا دارد کسی بگوید که وکیل از طرف موکل تصرف می کند. وقتی خود موکل صلاحیت تصرف ندارد، وکیل از طرف او چطور می تواند این تصرف را انجام بدهد. ولی بعد از زوال إغماء وزوال جنون این مانع برطرف شد، آن توکیلی که آن آقای موکل کرد در این مدت إغماء وجنون قابل امضاء نبود، ولی قبل از إغماء وجنون وبعد از زوال إغماء و جنون این وکالت قابل اعتبار و امضاء هست، چه اشکالی دارد؟ خب وقتی آدم اینجوری حساب می کند چطور می تواند جازم بشود به صحت فتوای این فقهاء؟ پس فقهاء متأخرین که مستندشان مشخص است و اعتباری ندارد. اینطور نیست که یک مستندی داشته باشند که به دست ما نرسیده باشد.

می ماند اجماع قدماء. آن قدمایی که فتوایشان در دست ما هست مگر چند نفر داریم؟ شیخ مفید است، شیخ صدوق است و پدرش، سید مرتضی است، شیخ طوسی است وشاگردان شیخ طوسی. اینها مگر چند نفرند؟ از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی کند. شاگردان شیخ طوسی که بعید نیست متأثر از شیخ طوسی هستند کما اینکه ابن ادریس هم می گوید در سرائر. علاوه که آنها را هم حساب کنیم زیاد نمی شوند، ابن براج، ابن حمزه، سلّار و قاضی ابی یعلی، اینها مگر چند نفر می شوند؟ خیلی از فقهاء بوده اند که اصلا اثری از آنها باقی نمانده، فتوای آنها را از کجا پیدا می کنید؟ سید مرتضی در بحث غسل احرام می گوید غسل احرام مستحب است واشتبه الامر علی اکثر اصحابنا وقالوا بالوجوب. خب این اکثر اصحاب که قائل به وجوب شده اند چه کسانی هستند؟ ما فقهاء به نامی در زمان سید مرتضی سراغ نداریم غیر از چند عدد از فقهاء بزرگ. اینکه اجماع نمی شود و قول اینها مثل خبر متواتر نمی شود.

علاوه فرق است بین اجماع و خبر متواتر از چند جهت:

جهت اول: یکی اینکه خبر متواتر در حسیات است و اجماع در حدسیات است، احتمال اشتباه در حس کمتر است. احتمال اشتباه در حدس مخصوصا هر چه مسأله عمیقتر و دقیقتر بشود زیادتر هست. انسان اشتباهش در آنچه با چشم می بیند کمتر است از آن اشتباهی که با استدلال و برهان می خواهد به آن برسد. ولذا می بینیم فلاسفه مخصوصا در طبیعیات چقدر اشتباه کردند، بعد معلوم شد که خیلی از آن حرفها اشتباه بوده است. عناصر اربعه و ما شابه ذلک، یا اصل در اشیاء کرویت است و شاهدش این است که وقتی که یک قطره آب را روی زمین می اندازی به شکل کروی روی زمین می آید، وامثال ذلک. خب اینها همه بطلانش اثبات شده است. استدلال و حدس در امور حدسیه احتمال اشتباهش بیشتر است. ولذا می بینیم در امور عقلیه گاهی یک استدلالی می کنند بعد از مدتها معلوم می شود استدلالشان اشتباه بوده است. در همین مباحث فقه و اصول خودمان می گویند تصویب محال است و احکام بین عالمین و جاهلین مشترک است. چرا؟ چون اخذ علم به حکم در موضوع حکم محال است لأنه مستلزم للدور. خب علامه حلی اینجور فرمود و لابد از قبل هم اینجور در نظرشان بوده است. بعد دقت که می شود معلوم می شود که اصلا دوری نیست. اخذ علم به جعل در موضوع مجعول اصلا دوری نیست. خب غفلت شده است از این مطلب.

پس در امور حدسیه احتمال اشتباه زیادتر است تا نسبت به امور حسیه. این یک نکته فرق بین اجماع که در امور حدسیه است با تواتر که در امور حسیه است.

جهت دوم: در تواتر فرض این است که بین مخبرین ارتباطی نیست، واحتمال تأثر بعض مخبرین از بعض دیگر وجود ندارد. ولذا می گویند تواتر تا آن واقعه اصلیه حفظ بشود. والا اگر یک خبری متواتر است بین مردم اما همه مستندشان یک روزنامه است، اینکه تواتر نشد. تواتر این است که جدا از هم بیایند خبر بدهند مثلا از وجود کعبه. اما در اجماع معمولا این احتمال تأثر بعض فقهاء از بعض دیگر هست. حیت معاصرین گاهی یک فقیه چنان ارزش دارد از نظر اجتماعی و مقام عالی دارد که حتی معاصرین او تحت تأثیر او قرار می گیرند، مثل شیخ مفید، مثل سید مرتضی، شیخ طوسی. یا در زمانهای متأخر شیخ انصاری. خب شیخ انصاری ولو جزء متأخرین است اما فکرش تأثیر گذار بود در حوزه های علمیه حتی در معاصرین خودش. ومعروف است که شیخ انصاری متن قوانین را درس می گفت و یکی از بزرگان یعنی مرحوم آسید حسین کوه کمره ای بعد از مرحوم شیخ در همان مسجد درس خارج می گفت، یک روز زودتر رفت دید یک شیخی نشسته یکی دو تا طلبه هم پای درسش هستند دارد قوانین درس می گوید. دید قوانین را مطرح کرد مطلب قوانین را اشکال کرد چه اشکال جالبی. درس تمام شد. مرحوم آسید حسین کوه کمره ای گفته بود نکند اتفاقا یک روز این درس پرمحتوا بوده است، حالا امروز کاری داشتیم زودتر آمدیم، فردا عمدا زود می آیم می نشینم یک گوشه ای ببینم امروز چه جور درس می گوید. فردا هم آمد دید شیخ انصاری آمد باز مطلب قوانین را نقل کرد یکی دو تا اشکال گرفت این اشکالها هم اشکالهای جالبی بود، فهمید دیگر مسأله اتفاقیه نیست. شاگردانش که آمدند به شاگردانش گفت همه مان فردا پای درس این شیخی که قبل از من درس می گوید حاضر می شویم، حاضر شدند شد شاگرد شیخ انصاری. و این تأثیری بود که شیخ انصاری در معاصرین خودش داشت. فقهاء متقدمین هم همینجور بودند. خب اجماعی که احتمال قوی می دهیم که تأثیر گذار بوده فتوای یک فقیه نسبت به نظر فقهای دیگر یک دلیلی آورد بقیه قبول کردند، یک استظهاری کرد بقیه قبول کردند، خب احتمال خطاء جمیع در آن مثل احتمال خطاء جمیع در تواتر نیست. احتمال خطاء جمیع در تواتر خیلی کمتر است، چون با هم مرتبط نیستند و جدای از هم خبر می دهند و احتمال خطاء جمیع احتمال موهومی می شود.

جهت سوم: در اجماع درست است که گاهی حکم یک چیز هست ولکن مدارک مختلف است. بله همه گفته اند مثلا نماز جمعه واجب است، ولی یک طائفه ای ممکن است استدلال کرده اند به استصحاب، یک طائفه ای استدلال کرده اند به حدیث زراره، یک طائفه ای استدلال کرده اند به ظهور خود آیه فاسعوا الی ذکر الله. مصب اصلی اجماع یکی نیست. هر کدام ممکن است یک مستندی داشته باشند ولی در حکم با هم مشترک هستند. در حالی که در تواتر فرض این است که مصب اصلی آن تواتر شیء واحد است و هو وجود الکعبة. طبیعی است که احتمال خطاء در مصب واحد خیلی کمتر هست تا احتمال خطاء در مصب های مختلف. خب این طائفه استظهار از آیه کرده اند که نماز جمعه واجب است، خب ممکن است خطاء کرده اند، بقیه که همراهی نکرده اند با این استدلال. یک عده دیگری استدلال کرده اند به صحیحه زراره مثلا، بقیه هم که با آنها همراهی نکرده اند. یک عده دیگری استدلال کرده اند به استصحاب، بقیه با آنها همراهی نکرده اند. چه جور ما بگوئیم قطع پیدا می کنیم به آن حکم شرعی که مورد اجماع هست؟

سؤال وجواب: در تواتر اجمالی هم اگر مصب ها مختلف باشد به این زودی قطع پیدا نمی شود. یکی بیاید بگوید همسایه دست راست زید مرده است، یکی بگوید همسایه دست چپ زید مرده است، یکی بگوید همسایه دو تا خانه آن طرف زید مرده، یکی بگوید همسایه ده تا خانه آن طرف زید مرده، خب احتمال خطاء جمیع به این زودی از بین نمی رود. چون مصب واحد نیست. فرق می کند با اینکه همه بیایند بگویند همسایه طرف دست راست خانه زید مرده که مصب واحد است، اینجا زودتر یقین پیدا می شود.

جهت چهارم: در اجماع گاهی یک شبهه ذهن خیلی ها را پر می کند. احتمال تأثر بعض من بعض فرض کنید نیست، ولکن شبهه ای است در اذهان، این شبهه در اذهان بین خیلی ها ممکن است مطرح باشد و جواب نداشته باشند. می شود منشأ مشترک برای خطاء. گ

مثلا نسب الی الاجماع أو المشهور که عبادتی که ضد واجب هست مثل نماز در وقت وجوب ازاله باطل است، چون امتثال امر متوقف است بر وجود امر، تا این نماز امتثال امر نباشد صحیح نیست، و امتثال امر هم متوقف است بر وجود امر، واز وجود امر به نماز در وقت وجوب ازاله لازم می آید طلب ضدین. اینجور گفته اند دیگر. خب این شبهه مشترکه ای است بین خیلی ها. چون ترتب را تصویر نکرده اند. یکی می آید کاشف الغطاء می شود ترتب را تصویر می کند، بعدش میرزای شیرازی می آید تقویت می کند فکر ترتب را، آخوند خراسانی می آید تضعیف می کند فکر ترتب را. همینطور آن شبهه ای که باعث شد بگویند این عبادت باطل است شبهه طلب ضدین بود، بخاطر اینکه فکر ترتب برایشان واضح نبود. خب این منشأ واحد برای خطاء بسیاری از فقهاء این امر محتملی هست، واین باعث می شود ما به این سادگی قطع به عدم خطاء این مجتهدین پیدا نکنیم.

در تواتر هم همین است، اگر واقعا خطاء مشترکی احتمال بدهیم بین مخبرین، یعنی منشأ خطائی بود که مشترک بود بین مخبرین، ارزشی ندارد. مثلا ده نفر زنگ زدند ومی گویند زید مرحوم شد. ما احتمال می دهیم زید رفته به حال کما، مردم فکر کرده اند زید مرده لذا خبر موت زید متواتر شد. واقعا اگر این احتمال را بدهیم که نکته مشترکه خطاء این مخبرین در موارد تواتر بعث می شود که ما دیگر قطع پیدا نکنیم.

مرحوم آقای صدر مثال خوبی زده، فرموده: در منطقه ای که می خواهند هلال ببینند یک علَمی هست شبیه هلال، ما احتمال می دهیم که این آقایانی که رفته اند هلال را ببینند آن علَم را دیده اند فکر کرده اند هلال است. در زمان مرحوم آقای شاهرودی یک آقایی پیش ایشان شهادت داده بود که من ماه را دیده ام، آقا فرموده بود کجا دیدی؟ بجای اینکه سمت مغرب را نشان بدهد جهت دیگری را نشان داده بود که معلوم بود در آنجا یک علمکی هست او را فکر کرده بود هلال است. حالا آن علمک اگر در مغرب باشد خیلی ها ممکن است اشتباه بکنند. وما این را با چشم خودمان دیدیم، که در جائی بودیم که بخاطر همین چراغکهای کشتی ها بعضی ها دچار توهم شدند که ما ماه را دیدیم. کسی که با عینک می دید اشیاء را، ادعا می کرد که من هفت بار هلال را دیدم. یکی از شاهدین او بود و شاهد دیگری هم پیدا شد، وبر اساس شهادت این دو شاهد برخی از بزرگان ما در قم اعلان عید فطر کردند. البته شهادت عدلین بود اشکالی به بزرگان نیست، اشکال به این است که گاهی مستند یک مستند اشتباهی است و ممکن است به تواتر هم برسد. این به درد نمی خورد.

در اجماع مجمعین هم اگر نکته مشترکه ای وجود داشته باشد برای خطاء ما دیگر چه جور قطع پیدا کنیم به صدق.

مثلا اجماع ادعا شده است بر ملازمه بین وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمه، بخاطر اینکه یک نکته مشترکه ای است بین عموم بزرگان که بین اراده شیء واراده مقدمه اش ملازمه است. پس بین وجوب شیء و وجوب مقدمه اش هم ملازمه است. حالا هر چه می گوئیم آقا آنی که ملازمه است بین شوق به شیء است و شوق به مقدمه اش، اما بین وجوب ذی المقدمه و وجوب مقدمه تلازم نیست، شوق به یک شیء مستلزم شوق به مقدمه اش هست، روح حکم که شوق نیست، وجوب که ورحش شوق نیست، وجوب روحش طلب است، بعث است. ولی عده ای از بزرگان که کاد أن یکون اجماعا بل ادعی علیه الاجماع قائل شده اند به ملازمه بین وجوب مقدمه و وجوب ذی المقدمه. خب این قطع آور است؟ یک نکته مشترکه ای برای اشتباه مجمعین وجود داشته است.

پس به نظر ما قیاس اجماع به تواتر قیاس مع الفارق نیست، و ملازمه ای بین اجماع فقهاء وقطع به حکم شرعی ورأی معصوم ابدا وجود ندارد.

بله! ملازمه اتفاقیه حرف خوبی است. یعنی جاهائی هست ما می بینیم این حکم خلاف قاعده است، مثلا حکم به طهارت روث دواب ثلاث، خلاف ظاهر روایات است، ظاهر روایات این است که اینها نجس است. خب چرا فقهاء قائل به طهارت شده اند با اینکه قاعده این است که نصوص می گوید نجس است. خلاف احتیاط هم هست این فتوی فقهاء، خلاف قاعده هم هست. اینجا گاهی انسان به این نتیجه می رسد که معلوم می شود یک ارتکاز متشرعی بر طهارت روث دواب ثلاث بوده است، که بخاطر این ارتکاز متشرعی فقهاء بزرگ شیعه برخلاف نصوص قائل به طهارت روث دواب ثلاث شده اند. یعنی این موارد که فتوی فقهاء بزرگوار مدرک واضحی ندارد و خلاف قاعده هم هست، احتمال اینکه این فقهاء نعوذ بالله بی اعتنائی کرده اند اعتناء به نصوص نکرده اند اینکه احتمالش نیست. یقین پیدا می کنیم که پس مستند این مجمعین یک ارتکاز قطعی متشرعی بوده بر طهارت روث دواب ثلاث. آنوقت از ارتکاز متشرعی کشف می کنیم نظر معصوم علیه السلام را.

تأمل بفرمائید انشاءالله توضیح می دهیم.